

شانس و اقبال از نظر اسلام

«شانس» واژه‌ای فرانسوی به معنای فرصت است که در فارسی از آن به «بخت» تعبیر می‌شود. اینکه گفته می‌شود: «شانس آورد و بخت با او یار بود»؛ یا «بدبختی داشته و بدبخت شده است»،



«شانس» واژه‌ای فرانسوی به معنای فرصت است که در فارسی از آن به «بخت» تعبیر می‌شود. اینکه گفته می‌شود: «شانس آورد و بخت با او یار بود»؛ یا «بدبختی داشته و بدبخت شده است»، بیانگر نوعی نگرش فلسفی به هستی و در نتیجه تعیین نوعی خاص از شیوه و سبک زندگی است. نویسنده در این مطلب به این سؤال که آیا این نگرش به مسایل زندگی مبتنی بر فلسفه و سبک زندگی اسلامی است یا نه پاسخ داده است.

نظام علت و معلول

شانس و اقبال، در اصطلاح توده مردم، عموماً به رویدادی اشاره دارد که علت آن معلوم نبوده، لذا وقوع آن رویداد به شانس نسبت داده می‌شود. پس اگر مقصود از شانس تحقق پدیده‌ای بدون علت است، بی‌شک در فلسفه اسلامی و براساس دلایل قطعی مردود است. (مطهری، مرتضی، بیست گفتار، ص 83-80)

به نظر می‌رسد که واژه شانس در دو معنا به کار رفته است: 1- تصادف یعنی تحقق پدیده‌ای بدون علت؛ 2- سرنوشت و مقدرات الهی.

با توجه به ابعاد گوناگون مسئله شانس در میان افکار و رفتار مردم باید گفت که مسئله شانس و اقبال، از یک سو، به مسئله کلامی- فلسفی و از سویی دیگر، یک مسئله فرهنگی و نیز روان شناختی اجتماعی و رفتاری است. لذا این مسئله را می‌توان از ابعاد گوناگون واکاوی و تحلیل کرد.

در حقیقت کسانی که می‌گویند: «یا بخت و اقبال»، یا می‌گویند: «یا شانس و اقبال» نوعی بینش فلسفی را مدنظر قرار می‌دهند که سبک زندگی آنان را نیز تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

هر دو معنای پیش گفته برای شانس، در بعد کلامی و فلسفی و نیز فرهنگی و اجتماعی و حتی روان‌شناسی رفتاری و اجتماعی بازتاب‌ها و تأثیرات مثبت و منفی بسیاری را به جا می‌گذارد.

اگر مراد از شانس همان تصادف باشد، شخص معتقد به شانس، نگرش خود نسبت به حقیقت خدا و باور اعتقادی و ایمانی‌اش را نشان می‌دهد. معتقدان به شانس و اقبال، دست‌کم دچار نوعی شرک خفی و نهان هستند؛ چراکه برای غیر خدا نقش تأثیرگذاری در هستی قایل هستند؛ یا حتی بدتر از آن، برای معلول یا معلولیت‌هایی در جهان، علتی یا عللی را نمی‌پذیرند و به نوعی گرفتار نظریه کفرآمیز «تصادف» هستند.

پذیرش شانس و اقبال و بخت و مانند آنها، در حقیقت پذیرش نوعی از تصادف در نظام هستی است. چنین نگرشی در نهایت منجر به انکار خالقیت خداوند و یا ربوبیت او می‌شود؛ زیرا یا اصلاً خداوندی نیست تا هستی را بیافریند و آن را سامان دهد، بلکه این تصادف است که هستی را آفریده و ساماندهی بی‌نظمی را موجب شده است؛ یا آنکه شخص معتقد به شانس و اقبال اگر قایل به خالقیت خدا باشد، در پروردگاری و ربوبیت خداوندی تردید روا داشته است؛ زیرا پذیرش شانس و بخت به این معناست که هستی پس از آفرینش از سوی خداوند، رها شده و این تصادف است که نوعی نظم درعین بی‌نظمی را سامان داده است. پس خداوند حکیمانه در هستی تصرف نمی‌کند و هدفمند آن را مدیریت نمی‌نماید، بلکه آفریده‌ها را به حال خودشان رها کرده است. این نگرش فلسفی به هستی و خداوند، موجب می‌شود تا نقش پروردگاری خداوند نادیده گرفته شود و اینکه گوئی پرورش آفریده‌ها به خودشان و نهاده است درحالی که خداوند بارها در آیات قرآنی بر ربوبیت خود بر هستی تأکید دارد و این ربوبیت را حکیمانه و عالمانه می‌داند. بنابراین، با علم کلی و جزئی به هستی و همه آفریده‌ها، آنان را در مقصد و مقصودی که برای آفریده‌ها و خلق است، حرکت می‌دهد. در حقیقت غایتی برای خلق است هرچند که غایتی برای خالق نیست؛ زیرا خالق، کمال محض است و نیازی ندارد تا با حرکت و فعلی، به نداشته‌ای برسد و آن را دارا شود؛ بلکه این آفریده‌ها و خلق است که می‌بایست از نقص به کمالی برسند، که مقصد و مقصود آنهاست.

نقش انسان در سرنوشت

اما عده‌ای دیگر شانس و بخت را به معنی تقدیر و مقدرات و قسمت می‌دانند و وقتی می‌گویند شانس ما این بود یعنی تقدیر

ما چنین رقم خورده است. باید توجه داشت اگرچه در قرآن آمده است که برای هر کسی مقدری است که حتماً و قطعاً تحقق خواهد یافت؛ ولی انسان به عنوان موجودی دارای اراده و اختیار از این ظرفیت برخوردار است تا مقدرات خود را تغییر دهد و سرنوشت خویش را دگرگون سازد.

به سخن دیگر، اگرچه خداوند در آیاتی از جمله آیات 22 و 23 سوره حدید می‌فرماید: «ما أصاب من مصيبة في الأرض ولا في أفسك إلا في كتاب من قبل أن نبرأها ان ذلك على الله يسير لكيلا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم والله لا يحب كل مختال فخور؛ هیچ مصیبتی در زمین چون تنگدستی و سختی و قحطی- و نه در جانها تان- چون بیماری و اندوه- نرسد مگر پیش از آنکه در نوشته‌ای آن را بیافریده‌ام. این بر خدا آسان است تا بر آنچه از دست شما رفت اندوه مخورید و بدانچه شما را داد شادمان نشوید، و خدا هیچ خیال باف گردنکش خودستا را دوست ندارد.

پس هر امری پیش از خلق و خلقت در کتاب الهی که ام‌الکتاب است، نوشته شده و مقدر است؛ اما همین خداوند در جایی دیگر در آیات قرآنی این معنا را این‌گونه تبیین می‌فرماید: «يُمَوَّلُهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ؛ خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند و اصل کتاب نزد اوست. (رعد، آیه 39)

به این معنا که اگرچه مقدرات هرکسی در ام‌الکتاب نوشته شده، ولی این‌گونه نیست که دیگر خداوند قادر نباشد آن را تغییر دهد؛ زیرا «واجب علیه» نیست تا قوانین خداوندی، خود خدا را محدود سازد، بلکه «واجب عنه» است و هرگز از تحت قدرت الهی خارج نمی‌شود. این بدان معناست که خداوند می‌تواند آن را مقدر کرده محو و اثبات کند؛ چنانکه مسئله کلامی «بدا» در همین چارچوب معنا و مفهوم می‌یابد.

خداوند درباره چگونگی محو و اثبات و تغییر در ام‌الکتاب در آیه 11 سوره رعد به نقش انسان و عملکرد او اشاره می‌کند و می‌فرماید: «ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بأنفسهم و اذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له و ما لهم من دونه من وال؛ در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند. و چون خدا برای قومی آسیبی بخواهد، هیچ برگشتی برای آن نیست و غیر از او حمایتگری برای آنان نخواهد بود.

پس انسان‌ها نقش مهم و تأثیرگذاری در سرنوشت خود و تغییر مقدرات الهی دارند؛ یعنی اعمال خوب و بد آنان می‌تواند سرنوشت و مقدرات آنان را تغییر دهد و خداوند امری را که اثبات کرده محو و امری دیگر را با توجه به اعمال انسان اثبات نماید. بر این اساس در آیه 53 سوره انفال می‌فرماید: «ذلك بأن الله لم يك مغيرا نعمه أنعمها على قوم حتى يغيروا ما بأنفسهم و أن الله سميع عليم؛ این کیفر بدان سبب است که خداوند نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته تغییر نمی‌دهد، مگر آنکه آنان آنچه را در دل دارند تغییر دهند و خدا شنوای داناست.

پس این انسان است که مقدرات خودش را با اعمال خوب و بد تغییر می‌دهد؛ جالب اینکه تصرفات انسانی محدود به سرنوشت خودش نیست، بلکه می‌تواند در جهان نیز با اعمال خود تأثیر گذارد و سرنوشت دیگران را نیز تغییر دهد و مقدرات را به نوعی محو و اثبات کند. به عنوان نمونه خداوند درباره افزایش بارندگی و یا کاهش آن و یا ترسالی و خشکسالی به رفتار و اعمال انسان‌ها استناد می‌کند و می‌فرماید: «ولو أن أهل القرى آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء والأرض و لكن كذبوا فأخذناهم بما كانوا يكسبون؛ و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گرائیده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم، ولی تکذیب کردند پس به کیفر دستاوردها گریبان آنان را گرفتیم. (اعراف، آیه 96؛ هم‌چنین نگاه کنید: سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ذیل ماده رزق)

به هر حال، انسان در تغییر مقدرات و سرنوشت خویش نقش مستقیم و اساسی دارد و این‌گونه نیست که هر چه مقدر شده باشد بی‌کم و کاست انجام می‌شود. از همین‌رو انسان بدبخت می‌تواند امیدوار به تغییر سرنوشت باشد و خوشبخت و سعادت‌مند باید هراسان و نگران از آن باشد که کاری کند که بدبخت شود.

اگر در ضرب‌المثله آمده: بدبخت اگر مسجد آدینه بسازد/ یا سقف فرود آید و یا قبله کج آید.

یا: گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه/ به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد.

می‌توان با اعمال آن را تغییر داد. از جمله این اعمال توسل و ادعیه و صدقات و مانند آن است. جالب اینکه در روایات بسیاری آمده که انسان می‌تواند عمر خویش را با صله رحم یا قطع آن، کوتاه و بلند سازد، یا رزق و روزی خویش را کاهش و افزایش داده و بی‌برکت یا با برکت سازد. روایات در این زمینه بسیار است. پس خوشبختی یا بدبختی چون سایه همراه اوست ولی می‌توان آن را جابه‌جا کرد و با اعمالی آن را در ام‌الکتاب تغییر داد و سرنوشت دیگر برای خود رقم زد.

عوامل توهم شانس و اقبال

اما چرا مردم گرفتار این نوع از فلسفه و نگرش به هستی هستند و در تحلیل رفتار خود و دیگران به شانس و اقبال استناد می‌دهند؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت که عوامل چندی در این مسئله نقش دارد؛ از جمله مهم‌ترین آنها عدم معرفت تمام و کمال به هستی و فقدان خداشناسی علمی و معرفت وحیانی است. بسیاری از آیات قرآنی در صدد تبیین این معناست که خداوند کیست و چگونه هستی را اداره می‌کند و مسئولیت انسان در قبال خدا و خود و جهان چیست؟ اگر انسان هستی‌شناسی و خداشناسی مبتنی بر وحی قرآنی داشته باشد هرگز دچار این تفکر فلسفی باطل و سبک زندگی غلط و نادرست نمی‌شود؛ تفکر شانس و اقبال به معنی تصادفی و اتفاقی بودن موجب می‌شود تا انسان‌ها، در تحلیل رفتار خود و دیگران دچار اشتباه شوند و به جای درک علل مصیبت‌ها و خیر و شرها به امور واهی و موهوم تمسک جویند و آن را مبنا قرار دهند.

اگر انسان بداند که هیچ امری در جهان بی‌علت نیست، وقتی با امری از خیر و شر مواجه می‌شود در جست‌وجوی شناخت علل و عوامل آن می‌رود. وقتی انسان دنبال چرایی و علل و عوامل هرچیزی برود، آنگاه ضمن پی بردن به علل به حکمت و یا

مصلحت‌های آن نیز می‌رسد و دیگر به شانس و اقبال و بخت و مانند آنها که مبتنی بر تصادف است، استناد نمی‌کند. به هر حال، نظریه تصادف و تحقق پدیده‌ای بدون علت از نظر فلسفی مردود است؛ چراکه در جای خود اثبات شده که هر چیزی دارای علت و سبب خاصی است. البته ممکن است این سبب، سببی نیکو و مستحسن نباشد؛ یعنی یک عامل بی‌عدالتی و یا ظلم، در وجود یک پدیده نقش داشته باشد.

عدم شناخت انسان نسبت به علل پدیداری برخی از امور و چیزها یا ناشناختگی علل و عوامل موجب شده تا برخی‌ها با نگاهی عوامانه و جاهلانه، آن را به تصادف و شانس و اقبال استناد دهند و این‌گونه با تحلیل و تعلیلی سطحی، نوعی علت را در قالب بی‌علتی بیان کنند. بنابراین، اگر انسان‌ها از نظر عقل و علم رشد کنند، به همان میزان اعتقاد به شانس و اقبال از میان می‌رود و نسبت به معلولات جهان درک و تحلیل و تبیین درستی خواهند داشت و توصیه‌ها و رفتارهای خود را نیز براساس آن سامان داده و سبک زندگی دیگری را در پیش می‌گیرند. پس اگر کسی ادعا کند که مثلاً این امر شانسی (یعنی تصادفی) اتفاق افتاد سخنی باطل و لغو بر زبان رانده زیرا به قول حکما از قبیل آیت‌الله جوادی آملی اصولاً در عالم هستی چیزی به نام شانس و تصادف و اتفاق معنا ندارد و همه چیز و هر اتفاقی بر اساس حکمت و علتی به وقوع می‌پیوندد.

محمد رضا رضائیان
روزنامه کیهان